

نمی‌تونم هاتون رو بیارین لطفا...



دوستان عزیز یک خانم معلمی در آمریکا کاری کرد که اسم او در تمام کتاب‌های تربیتی و پرورشی چاپ شد. تمام دوستانی که در دانشگاه، علوم تربیتی و روانشناسی تربیتی خوندن امکان ندارد که قضیه این خانم رو نخونده باشنند. معلمی با ۲۸ سال سابقه کار به اسم خانم "دنا جامپ". (jump deanna)



---

خانم دُنا یک روز رفت سر کلاس با یک جعبه کفش. جعبه‌ی کفش رو گذاشت روی میز. به دانش آموزها گفت: « بچه‌ها میخوام "نمی‌تونم‌هاتون" رو یا بنویسید یا نقاشی کنید و این‌ها رو بیارید بریزید در جعبه‌ی کفشی که روی میز منه. »

"من نمی‌تونم خوب فوتبال بازی کنم." " من نمی‌تونم دوچرخه سواری کنم." " من نمی‌تونم درس ریاضی رو خوب یاد بگیریم." "من نمی‌تونم با رفیقم که قهر کردم، آشتی کنم." "من نمی‌تونم با داداشم روزی سه بار تو خونه دعوا نکنم." بچه‌های دبستانی شروع کردند به کشیدن نمی‌تونم‌هاشون... خودش هم شروع به نوشتن کرد. نمی‌تونم‌ها یکی یکی در جعبه‌ی کفش جا گرفت.

وقتی همه‌ی نمی‌تونم‌ها جمع شد در جعبه رو بست و گفت: « بچه‌ها بریم تو حیاط مدرسه... » بیلی برداشت و گودالی حفر کرد. گفت: « بچه‌ها امروز می‌خوایم نمی‌تونم‌هامون رو دفن کنیم » جعبه رو گذاشت توی گودال و شروع کرد با بیل روی اون خاک ریختن. وقتی که تمام شد به سبک مسیحی‌ها گفت: « بچه‌ها دست‌های هم رو بگیرید » خودش هم شد پدر مقدس و شروع کرد به صحبت کردن.

« ما امروز به یاد و خاطره‌ی شاد روان "نمی‌تونم" گرد هم آمدیم. او دیگر بین ما نیست. امیدوارم بازماندگان او "می‌تونم" و "قادر هستم" روزی همانند او در تمام جهان مشهور و زبان زد شوند و "نمی‌تونم" در آرامگاه ابدی خود به سر برد. »

بچه‌ها وقتی وارد کلاس شدن دیدن مقداری کیک و مقدار زیادی پفک داخل کلاس گذاشته شده. وسط کیک یک مقوا بود و نوشته بود "مجلس ترحیم نمی‌تونم!" بعد از اینکه کیک رو خوردن، مقوا رو برداشت و چسبوند کنار تابلوی کلاس.

تا پایان اون سال تحصیلی، هر کدوم از بچه‌ها که به هر دلیلی به معلمش می‌گفت: "خانم، نمی‌تونم"، در جوابش خانم دنا به لبخندی می‌زد و اون مقوا رو نشونش می‌داد و خود اون بچه حرفش رو می‌بلعید و ادامه نمی‌داد. پایان اون سال تحصیلی شاگردان خانم دُنا بالاترین نمره‌ی علمی رو در مدرسه‌ی خودشون کسب کردند.

یه قول همین الان همه‌مون به هم دیگه بدیم. قول بدیم نمی‌تونم‌ها رو خاک کنیم.